

تحلیل ساختار ژئوپلیتیکی حاکم بر روابط دوجانبه‌ی ایران و جمهوری آذربایجان از سال

۱۹۹۱ تا ۲۰۱۰ میلادی با رویکرد جغرافیای بر ساخت‌گرایی

رسول افزلی - دانشیار دانشکده‌ی جغرافیا، دانشگاه تهران

مصطفی رشیدی* - دانشجوی کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

افشین متقی - استادیار گروه جغرافیای سیاسی، دانشگاه پیام نور، تهران

پذیرش مقاله: ۱۳۸۹/۰۴/۲۶ تأیید نهایی: ۱۳۹۰/۰۱/۳۱

چکیده

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در دهه‌ی ۱۹۹۰ و استقلال کشورهای تحت سیطره‌ی آن، ایران در مرزهای شمال و شمال‌شرقی خود؛ یعنی آسیای مرکزی و قفقاز با کشورهای نوظهور همسایه شد. یکی از این کشورها جمهوری آذربایجان است که روابط بین ایران و این کشور به دلایل بسیاری اهمیت دارد و انتظار می‌رود در آینده، بین دو کشور روابط بیشتری را مشاهده کنیم. اما با وجود فرصت‌ها و مزیت‌های فراوان برای افزایش همکاری، در عمل شاهد روابط سطح پایین، عادی و گاه رو به تعارض و آشفتگی هستیم. بنابراین ما برآنیم تا با نگاهی بر ساخت‌گرایانه به فهم و درکی از ساختار ژئوپلیتیکی^۱ حاکم بر روابط دوجانبه‌ی ایران و جمهوری آذربایجان دست یابیم. از این‌رو به دنبال پاسخگویی به این سؤال هستیم که ساختار ژئوپلیتیکی حاکم بر روابط دوجانبه‌ی ایران و جمهوری آذربایجان چگونه و تحت تأثیر چه فرایندهایی بر ساخته شده است؟ این مقاله دارای دو فرضیه است: یکی اینکه به نظر می‌رسد ساختار ژئوپلیتیکی حاکم بر روابط ایران و جمهوری آذربایجان از دیالکتیک^۲ (جدل و کشمکش) میان فرایندهای همگرا ساز و واگرا ساز بر ساخته می‌شود و در فرضیه دوم نیز چنین به نظر می‌آید که هرچه فرایندهای واگرا ساز بیشتر و گسترده‌تر از فرایندهای همگرا ساز باشند، آشفتگی در ساختار ژئوپلیتیکی حاکم بر روابط دوجانبه بیشتر است. در این پژوهش به صورت بینابین، هم از روش هرمنوتیک و هم اثباتی برای دستیابی به پاسخ سؤال و رسیدن به درکی از موضوع استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها: بر ساخت‌گرایی، ساختار ژئوپلیتیکی، کنشگران، ایران، جمهوری آذربایجان، روابط دوجانبه.

مقدمه

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تغییر شکل مرزها و قلمروهای گذشته و زایش کشورهای نو از دل آن، ایران با کشورهای جدید و نوظهوری در مرزهای شمال و شمال شرقی خود همسایه شد. این کشورها که در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز قرار گرفته‌اند، به دلیل خلاء قدرت ناشی از فروپاشی شوروی و نیز جایگاه با اهمیت شان، محل توجه و سیاستگذاری ایران قرار گرفتند. کشورهای مذکور نیز به دنبال کسب منفعت در محیط بین‌المللی دست به همکاری‌های گسترده‌ای با کشورهای جهان از جمله کشورهای منطقه زدند و در این بین نگاهی خاص به ایران به‌عنوان قدرتی منطقه‌ای، در حال پیشرفت و تأثیرگذار بر جریان‌ات منطقه داشتند. این امر سبب کششی دو جانبه به همکاری بین کنشگران^۱ ایرانی و این کشورها شد. جمهوری آذربایجان نیز یکی از این کشورهای تازه استقلال یافته بود که موضوع این پژوهش نیز کنکاشی برای درک روابط دو جانبه این کشور با ایران است. در ابتدای امر و در نگاهی کلی به فضا و بسترهای موجود می‌توان چنین استنباط کرد که ایران و جمهوری آذربایجان دو کشور در همسایگی یکدیگر هستند و با توجه به این امتیاز جغرافیایی، عامل فاصله که امری هزینه‌زا است و منجر به کاهش سود آوری و امتیازها (هم از لحاظ مادی و هم از لحاظ معنایی) در روابط دو جانبه بین کشورها می‌شود را حذف می‌کند. به‌گونه‌ای که این کشورها از رابطه‌ی همسایگی که دارند می‌توانند امتیازهای بیشتری نسبت به ارتباطشان با اکثر کشورهای غیرهمسایه دریافت کنند. همچنین این دو کشور دارای ریشه‌های تاریخی و فرهنگی و اشتراکات مذهبی، قومی و زبانی و همپوشانی‌های جغرافیایی از جمله گسترش فضایی مذهب (شیعی) و قومیت (آذری، ارمنی، تالشی و غیره) در پهنه سرزمینی دو کشور هستند.

با وجود امتیازهای فراوانی که در یک نگاه ابتدایی در روابط دو کشور برای هر یک از طرفین وجود دارد، رابطه بین آنها در حالت عادی باقی مانده و گه‌گاه به آشفتگی و تعارض نیز می‌گراید. این فرم و ساختار ژئوپلیتیکی نامناسب حاکم در روابط بین دو کشور با توجه به فرصت‌های زیادی که برای گسترش روابط دوجانبه وجود دارد، ذهن هر کارگزار سیاسی^۲ و پژوهشگری را به کاوش وامی‌دارد. اما از آنجا که پیگیری و حل هر مسأله‌ای نیاز به شناخت و درک آن از سوی محقق دارد و قبل از چاره‌اندیشی و ارائه هر راهکاری در رابطه با مسأله‌ی مورد نظر، ابتدا باید به درکی کامل و همه‌جانبه از آن رسید، از این‌رو ما در این مقاله به دنبال تفسیر و فهم ساختار ژئوپلیتیکی حاکم بر روابط دوجانبه این دو کشور و فرایندهای ساخت‌دهنده به این ساختار از منظری برساخت‌گرایانه هستیم. این نوشته با درکی که از ساختار ژئوپلیتیکی حاکم به دست خواهد داد، و با توجه به نگاه فراگیر و همه‌سویه دانش جغرافیا و رویکرد برساخت‌گرایی^۳ و هارمونی که در این نوشته بین آنها به وجود آمده است، مسیری نو را برای ارائه‌ی راهکارها در مقاله‌ها و نوشته‌های آتی از منظری معتدل، میانه و مبتنی بر شناختی همه‌جانبه‌تر باز می‌کند. هدف و ضرورت این پژوهش نیز از این مسأله نمایان می‌شود. از این‌رو می‌کوشیم تا در قالبی برساخت‌گرایانه به بررسی موضوع پرداخته و درصدد پاسخگویی به این سؤال

۱. گدم ۱.۱

۲. م کخ ا ق ق ه ه گ خ

۳. ه ه ل ا ه ه ک ا ف ف ن م ه ل ا م ل ک ب

اساسی باشیم که ساختار ژئوپلیتیکی حاکم در روابط دو جانبه‌ی ایران و جمهوری آذربایجان بعد چگونه و تحت تأثیر چه فرایندهایی بر ساخته شده است؟ این مقاله مشتمل بر دو فرضیه است. یکی اینکه به نظر می‌رسد ساختار ژئوپلیتیکی حاکم بر روابط ایران و جمهوری آذربایجان از دیالکتیک (جدل و کشمکش) میان فرایندهای همگراساز و واگراساز بر ساخته می‌شود و در فرضیه‌ی دوم نیز چنین به نظر می‌آید که هرچه فرایندهای واگراساز بیشتر و گسترده‌تر از فرایندهای همگراساز باشند آشفستگی در ساختار ژئوپلیتیکی حاکم بر روابط دوجانبه بیشتر است.

مبانی نظری

نظریه‌ی برساخت‌گرایی ریشه در جامعه‌شناسی شناخت دارد که در کتابی با عنوان ساخت اجتماعی واقعیت (رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت) توسط برگر و لوکمان در دهه ۱۹۶۰ مطرح شد (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۳۲۳). هرچند که اصطلاح برساخت‌گرایی در مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ابتدا در دهه‌ی ۱۹۸۰ توسط نیکلاس اونف به کار برده شد، اما بیشتر با آثار الکساندر ونت شناخته شده است (سلیمی، ۱۳۸۶: ۳۵).

یکی از مفاهیم بنیادی در تئوری برساخت‌گرایی همانا مفهوم "ساختار" است. از نظر الکساندر ونت ساختار هر نظام اجتماعی شامل سه عنصر است: شرایط مادی، منافع و انگاره‌ها. این عناصر اگرچه با هم در ارتباط هستند، در یک معنا از یکدیگر متمایز هستند و نقش‌های متفاوتی در تبیین دارند. اهمیت شرایط مادی تا حدی با منافع قوام پیدا می‌کند، اما یکی نیستند. به همین ترتیب، منافع تا حدی با انگاره‌ها قوام می‌یابند، اما این دو یک چیز نیستند. این تمایزات این معنا را می‌رساند که از نظر اهداف تحلیلی بهتر است توزیع این سه عنصر را به‌عنوان "ساختارها" بی‌جداگانه - ساختار مادی^۱، ساختار منافع^۲ و ساختار معنایی (ذهنی^۳ یا تصویری^۴) - تلقی کنیم، در این صورت باید به یاد داشته باشیم که آنها همیشه در نقطه‌ای به هم می‌رسند، پس بنابراین ضروری است که همیشه پیامدهای اجتماعی آن را نیز به خاطر داشته باشیم. بدون انگاره‌ها منافع وجود ندارد، بدون منافع شرایط مادی معناداری وجود ندارد، بدون شرایط مادی در کل واقعیتی وجود ندارد و در نهایت برای هر نظام اجتماعی^۵ مفروضی، تنها ساختار (به‌شکل واحدی) وجود دارد (۱۹۹۹ م ع ع س، ۱۳۹).

همان‌طور که ذکر شد یکی از عناصر ساختار اجتماعی، ساختار معنایی است که ناشی از انگاره‌های کنشگران است که با توجه به خود و دیگری و بر اساس نقش و انتظارات متقابل کنشگران قوام می‌یابد. خود این "انگاره‌ها"^۶ و "تصویرات" کنشگران منجر به شکل‌گیری تصویر "خود" و "دیگری" می‌شود و بدین ترتیب "هویت" را ساخت می‌دهد. هویت در اثر فرایندهای اجتماعی تشکیل می‌شود. پس از متبلور شدن، باقی می‌ماند، تغییر می‌کند، یا حتی در نتیجه‌ی

۱. غ ل م ه ل ا م ع ق ل ا غ م ع ج
 ۲. غ ل م ه ل ا م ذ ل ا غ م ک ذ
 ۳. م م و ع ف ع م ذ
 ۴. ه ل ا م ع م ع ک ذ
 ۵. ک م ل م ع ق ف م ذ
 ۶. ل م ع ع ذ

روابط اجتماعی از نو شکل می‌گیرد (برگر و لوکمان، ۱۳۸۷: ۲۳۶). هر هویتی تعریف اجتماعی کنشگر است و ریشه در نظریه‌هایی دارد که کنشگران به شکل دسته‌جمعی درباره‌ی خود و دیگران دارند و به ساختار جهان اجتماعی قوام می‌بخشند (۳۸-۴۳۶، ۱۹۹۲ م ع س). بنابراین کنشگران براساس این انگاره‌ها و تصورات ذهنی، خود را از دیگران باز می‌شناسند و به مفهوم کیستی خود و دیگری نائل می‌شوند.

بر پایه‌ی این نظام معنایی (که دربرگیرنده انگاره‌ها، تصورات و در نتیجه هویت‌های خاص) است که منافع قابل تعریف می‌شوند و هر کنشگر منافع خود را بر اساس نظام هویتی خود جست‌وجو می‌کند. باید گفت هویت‌ها اساس منافع‌اند و کارگزاران مجموعه منافی مستقل از بستر جامعه را دارا نمی‌باشند که آنها را پیگیری کنند، در عوض در یک فرایند از موقعیت‌های تدافعی به دفاع از منافع خود می‌پردازند (۳۹۸، ۱۹۹۲ م ع س). براساس هویت جمعی که مهم‌ترین نوع هویت در تحلیل روابط کنشگران بین‌المللی و به‌ویژه دولت‌ها می‌باشد، چهار دسته از منافع شکل می‌گیرد:

الف) امنیت مادی^۱ (سرزمین و ساختار حکمرانی) (۱، ۲۰۰۴، ۲۰۰۴ م ع ف چ)؛

ب) امنیت هستی‌شناختی^۲ که موجد میل به هویت‌های اجتماعی باثبات است (یعنی کنشگران تمایل به حفظ هویت خود دارند)؛

ج) شناسایی^۳ به‌عنوان کنشگر از سوی دیگر کنشگران به‌شکلی و رای بقا از طریق استفاده از زور عربان؛

د) توسعه به معنای تأمین خواست‌های انسانی برای زندگی بهتر که دولت‌ها در سطح جمعی مسئول آن شناخته می‌شوند (۳۸۵، ۱۹۹۴ م ع س).

کنشگران براساس نظام معنایی خود به ساختار مادی نگاه می‌کنند و به آن واقعیت می‌بخشند در حالی که این ساختار مادی بدون ایده‌های کنشگران واقعیتی ندارد و از ارزش ساقط است. بنابراین ساختار مادی نیز در ارتباط تنگاتنگ با ساختار معنایی (یعنی هویت و انگاره‌ها) و ساختار منافع قرار دارد.

جغرافیا و ظرفیت‌های آن

آنچه می‌توان در مورد ارتباط، هماهنگی و همسازی رویکرد بر ساخت‌گرایی با دانش جغرافیا مطرح کرد، خود طرح برخی از مفاهیم بنیادی این علم را ضروری می‌سازد. اگر تعریف گریفیت تیلور، یعنی جغرافیا به‌عنوان علم روابط متقابل انسان و طبیعت (شکوهی، ۱۳۸۲: ۱۸) را نقطه شروع خود در نظر بگیریم باید گفت که جغرافیا هم به انسان و نیروهای اجتماعی و مباحثی همچون هویت و فرهنگ و غیره می‌پردازد که در قالب جغرافیای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی قابل طرح است و هم به طبیعت و امکانات و منابع و فرصت‌ها و محدودیت‌های ناشی از آن و نیز ابزارهای بهره‌گیری از آن مانند تکنولوژی و غیره می‌پردازد و همچنین به بررسی این عوامل به‌صورت پایاپای، هماهنگ و در ارتباط با هم اقدام می‌کند (۴۶۰، ۲۰۱۰، ۲۰۱۰ م ع د ع ک ع ل ع م ع ن ع ه ع خ).

۱. م ف ل م ع م ق ق ل ا غ م ع چ ۱.

۲. م ف ل م ع م ن ع م ق ق ل ا غ م ع ک د ۲.

۳. م ف ل م ع م ک ف م ع د ۳.

در علم جغرافیا و نیز جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک به‌عنوان زیرشاخه‌ای از آن، همانند بساخت گرایان می‌توان از دیالکتیکی میان طبیعت و جامعه سخن گفت. باید گفت رابطه‌ی انسان و طبیعت از نظرگاه جغرافیا رابطه‌ای متقابل است، همان‌طور که افراد و گروه‌ها در مکان‌های مختلف بر اساس ایده‌ها و ساختار معنایی خاص خود دست به تعامل با محیط اطرافشان می‌زنند، عوامل محیطی و مادی نیز در قالب و جایگاه‌هایی از فرصت‌ها، محدودیت‌ها و موقعیت‌های خاص ژئوپلیتیکی یک مکان یا سرزمین گرفته تا نمادها، مکان‌های عمومی و خصوصی و بناهای یاد بود و غیره در چارچوب جغرافیای فرهنگی مختلف و مختص هر مکان در انگاره‌ها، کنش و شکل تعامل کنشگران انسانی خود را بازتولید می‌کنند. همان‌طور که در رویکرد بساخت‌گرایی اعتقاد بر این است که هر ساختار معنایی مختص کنشگران خاص آن است که شاید برای کنشگرانی که خارج از آن ساخت هستند گنگ و نافهم باشد، در دانش جغرافیا نیز این واقعیت را حتی بهتر از هر علم دیگری می‌توان پیگیری کرد. به‌گونه‌ای که باید گفت هر ساختار معنایی برساخته شده در یک حیطه‌ی مکانی و در قالب فضایی خاص است و ریشه در جغرافیای فرهنگی آن مکان و سرزمین خاص دارد، که این جغرافیای فرهنگی بر توصیف و تجزیه و تحلیل نحوه‌ی تفاوت و یکسانی در زبان، مذهب، اقتصاد، حکومت و دیگر پدیده‌های فرهنگی از مکانی به مکان دیگر تکیه دارد (جردن و راوتنری، ۱۳۸۰: ۱۱). همان‌طور که فوکو با اشاره به فضا‌مندی زندگی اجتماعی و تأکید بر "فضای بیرونی" در یکی از سخنرانی‌هایش می‌گوید: فضایی که در آن زندگی می‌کنیم، ... فضایی ناهمگون است ... ، ما درون خلأی زندگی نمی‌کنیم که می‌شود با مجموعه‌ای متنوع از نشانه‌ها و سایه‌روشن‌ها رنگ‌آمیزی شود، بلکه درون مجموعه‌ای از روابط زندگی می‌کنیم که محل‌ها را ترسیم می‌کنند؛ محل‌هایی که قابل فرو کاست به یکدیگر نیستند و مطلقاً نمی‌توان تصویر آنها را روی همدیگر انداخت (سوجا، ۱۳۸۷: ۱۷۶). این بیان فوکو به افتراق مکانی در جغرافیا اشاره دارد که نمی‌توان تصاویر خلق شده و فرم‌های ناشی از فرایندهای خاص در یک مکان را به دیگر مکان‌ها تعمیم داد. تکرار مداوم انواع خاصی از رفتارها، با مکان‌های خاصی در هم می‌آمیزد ... و چنین مکان‌هایی تجارب مشترک بین مردم و استمرار زمانی را فراهم آورده و تثبیت می‌کنند (کرنگ، ۱۳۸۳: ۱۴۵). بنابراین کنشگران یک عرصه‌ی جغرافیای بر پایه‌ی این تصورات، انگاره‌ها و تجارب مشترک به هویتی مشترک و مبتنی بر ساختار مکانی - فضایی خاصی قوام می‌بخشند که این هویت و ساختار معنایی به نوبه خود کنش این کارگزاران را کنترل کرده و جهت می‌بخشد. کنشگران بر اساس این نظام هویتی خاص به پیگیری منافع چهارگانه (که در بالا مطرح شد) دست زده و ساختار مادی را نیز بر اساس این ایده‌ها و منافع ناشی از آن تفسیر می‌کنند. در مورد نقش و جایگاه دولت‌ها^۱ نیز باید گفت اگر چه بساخت‌گران به کنشگری کارگزاران غیردولتی نیز معتقدند ولی هنوز به دولت‌ها به‌عنوان کنشگر اصلی توجه خاصی دارند (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۳۳۴). در دانش جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک نیز توجه ویژه‌ای به دولت می‌شود. از منظر جغرافیای سیاسی، دولت نهادی سرزمینی است که بدون آن سرزمین، دولت وجود خارجی ندارد (میرحیدر، ۱۳۸۷: ۱۲) در این رابطه باید گفت سرزمین فضایی اجتماعی شده است (شبلینگ، ۱۳۸۵: ۱۸۶) که این خصیصه را توسط ملت به خود می‌گیرد و ملت برای تأمین نیازهای خود (و بر طبق نظام هویتی خود) نهاد دولت را بنیان

۱. در اینجا ما واژه دولت را معادل مفهوم در نظر می‌گیریم.

می‌گذارند (میرحیدر، ۱۳۸۷: ۱۳) که بر مبنای رضایت عمومی مردم پا می‌گیرد (مجتهدزاده و حافظ نیا، ۱۳۸۷: ۳). به باور ونت علاوه بر جامعه، دولت‌ها رابطه‌ای درونی با سرزمین نیز دارند. بدون سرزمین دولتی وجود ندارد. اما از یک جنبه مهم، مایکل من درست می‌گوید که "دولت... یک مکان است" (۲۱۱، ۱۹۹۹ م ع س). کنشگران اعم از افراد و دولت‌ها ریشه مکانی و سرزمینی دارند و همواره در مکان و فضای خاصی در حال کنش هستند و در بستر همین سرزمین، مکان و فضای جغرافیایی است که ساختارها شکل می‌گیرد، دگرگون و بازتولید شده و حتی از نو برساخته می‌شوند. در یک کلام باید گفت از آنجا که کشور به‌عنوان یک واحد جغرافیایی - سیاسی، فصل مشترک و مرکز ثقل و واحد مرجع مطالعات در جغرافیای سیاسی و روابط بین‌الملل است (میر حیدر و حمیدی نیا، ۱۳۸۵: ۱۱) لازم است تا از رویکردهای مختلف روابط بین‌الملل با توجه و حفظ چارچوب جغرافیایی تحقیق در تحلیل‌های ژئوپلیتیکی مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین مطالب باید گفت رویکرد برساخت‌گرایی به برساخته بودن واقعیت اجتماعی - جغرافیایی باور دارد و این واقعیت‌ها در یک بستر مکانی و سرزمینی و در چارچوب فضایی خاص و نیز در تعاملی بین کنشگران و در ارتباط با ساختار اجتماعی - جغرافیایی فعلی و بر اساس ساختار معنایی دخیل در کنش‌ها که به دنبال منافع و سیاست‌های پیگیر آنها در محیط مادی هستند قوام می‌یابد که این ساخت حاکم خود در رفتار کنشگران عرصه بازیگری تأثیرگذار می‌باشد و به‌وسیله‌ی اعمال محدودیت از طریق قواعد و هنجارها در کنش کارگزاران، باعث ساخت‌یابی مجدد آنها می‌شود.

در باب روابط بین واحدهای دولت - ملت و چگونگی سیاست خارجی باید گفت افتراق در فضاهایی که دولت‌های مختلف در آن رشد نموده‌اند، هویت‌ها و ساختارهای اجتماعی متفاوت را شکل می‌دهد و منفعت‌جویی کنشگران عرصه‌ی سیاست خارجی را متفاوت با یکدیگر قوام می‌دهد که سبب رقابت، دوستی یا دشمنی به تناسب اشتراک یا تضاد در فضاهای جغرافیایی و در نتیجه منافع متعاقب آن بین آنها می‌گردد. در انتها باید گفت سیاست خارجی‌های متفاوت نیز که براساس جغرافیای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی متفاوت است، مجموعه‌ای از رفتارها و گفتارهایی است که ریشه مکانی و فضایی متفاوت دارند و در مجموع کردارهای ژئوپلیتیکی قلمداد می‌شوند. کردار به رفتارها و گفتارهای کلامی اطلاق می‌شود که با توجه به ریشه‌دار بودن آنها در فضاهای جغرافیایی و دامنه فضایی آنها با عنوان کردارهای ژئوپلیتیکی آورده می‌شوند (۴۶۱-۴۶۰، ۲۰۱۰، لاغرم داکع لاغرم غمخ). دولت‌ها در عرصه‌ی سیاست خارجی و روابط متقابل با دیگر کشورها با تکیه بر هویت‌های فضای جغرافیای ملی خود و نیز هویت‌های فضایی که در صحنه بازیگری در فضاهای منطقه‌ای و جهانی کسب می‌کنند و نیز فرصت‌ها و محدودیت‌هایی که ناشی از واقعیت‌های ژئوپلیتیکی است، شکل رفتاری خود را تنظیم می‌کنند که بنابراین تفسیر رفتارهای بازیگران در سطح بین‌المللی و سیاست خارجی ریشه ژئوپلیتیکی دارد.

باتوجه به تطبیق و همسازی که بین این رویکرد و دانش جغرافیا از نظر چارچوب، مفاهیم و روش وجود دارد و با نظر به ظرفیت بالای جغرافیا و نیز رویکرد برساخت‌گرایی برای پذیرش مفاهیم جدید، ما به بررسی روابط دو جانبه کشور ایران و جمهوری آذربایجان با نگاهی جغرافیایی - برساخت‌گرایانه پرداخته و در تحلیل خود به جای ساختار اجتماعی ونت از ساختار ژئوپلیتیکی جهت درک بهتر و همه‌جانبه‌تر، بهره برده‌ایم.

روش تحقیق

نظر به شیوه‌ی خاص و بینابینی که رویکرد ویژه جغرافیای بر ساخت‌گرایی با توجه به هستی‌شناسی خاص خود در شناخت و بررسی پدیده‌ها دارد، مقاله‌ی حاضر در بحث روش‌شناسی راهی میانه دارد و از روشی هرمنوتیکی - اثباتی بهره جسته است. جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات نیز به شیوه‌ی کتابخانه‌ای و اسنادی انجام گرفته است. در این رابطه با رجوع به قوانین اساسی دو کشور ایران و جمهوری آذربایجان و برخی سخنان مسئولین دو کشور به تحلیل متن پرداخته شده و مابقی اطلاعات از کتب و مقالات موجود در کتابخانه‌ها اخذ و تحلیل شده است.

بحث‌ها و یافته‌ها

چگونگی بر ساختگی ساختار ژئوپلیتیکی حاکم بر روابط دو کشور

همان‌طور که در بخش نظری گفته شد یک ساختار ژئوپلیتیکی در اثر فرایندهای مختلفی قوام می‌یابد که این فرایندها بر اساس ساختارهای مفروض سه‌گانه در طیفی از فرایندهای معنایی و هویتی، منفعتی و مادی قرار می‌گیرند. در اینجا ما این فرایندها را از نظر اثرگذاری به دو دسته تقسیم کرده‌ایم:

۱. فرایندهای مشترک بین کنشگران ایرانی و آذری (همگراساز)

ایرانی‌ها و آذری‌ها با توجه به سرزمین مشترکی که در گذشته داشته و تعامل و کنش متقابل که در قالب این فضا در طول تاریخ داشته‌اند به‌طور طبیعی دارای برخی انگاره‌ها و تصورات در طی زمان بوده‌اند که هنوز در بین آنها پایدار است. هرچند پس از جدایی آذربایجان در سال ۱۸۲۸ توسط روسیه طی معاهده‌ی ترکمنچای در اثر پیوستن به فرهنگ اروپایی (۱۱۲، ۲۰۰۶، لاکش) رفته‌رفته تا حدودی تضعیف شده‌اند. اما برخی خاطرات مشترک تاریخی این کنشگران همواره بر شکل کنش آنها تأثیرگذار است. یکی از منابع مشترک در بر ساختگی انگاره‌ها و هویت جمعی کنشگران ایرانی و آذری، اسلام و تشیع می‌باشد که از این نظر دو گروه کنشگران را به یکدیگر نزدیک می‌سازد. هرچند کیفیت و عمق این عنصر هویتی در بین آنها متفاوت است. عامل مشترک دیگر در بر ساختگی فضای مشترک هویتی این کنشگران، فرهنگ فولکلور و بعضی سنت‌های مشترک آنها است. ایرانی‌ها و آذری‌ها در برگزاری مراسم همچون اعیاد اسلامی و غیراسلامی و سوگواری امام حسین (ع) و غیره مشترکند. همچنین آیین نوروز باستانی، علاوه بر ایران زمین در همه جمهوری‌های آسیای مرکزی و استان سین کیانگ در غرب چین، باشکوه برگزاری می‌شود. یکی از سرزمین‌های نوروز، از گستره جهانی فرهنگ و میراث نوروز بهاری، جمهوری آذربایجان است. همچنین موسیقی ایرانی و دستگاه‌های آن از چارگاه، سه‌گانه و همایون و بیات ترک و شور، در آذربایجان به جاودانگی رسیده است (امیر احمدیان، ۱۳۸۴: ۷۰-۶۹).

علاوه بر این می‌بایستی به اهمیت ژئوپلیتیکی و منافع ناشی از آن اشاره کرد که دو کشور را به همکاری و همگرایی در روابطشان تشویق می‌کند. ایران، جمهوری آذربایجان را فرصتی برای برقراری ارتباط با اروپا از طریق قفقاز و دریای سیاه می‌داند (حافظ نیا، ۱۳۸۳: ۷۲-۷۱). همچنین قرارگیری ایران بین دو حوزه‌ی خزر و خلیج فارس، که هر دو حوزه از قطب‌های انرژی دنیا محسوب می‌شوند، اهمیت ژئوپلیتیکی و استراتژیکی خاصی بدان بخشیده است. این نقش در بعد

سیاسی به لحاظ تضمین صلح و ثبات و حل و فصل مناقشات اهمیّت انکارناپذیری دارد. این موقعیّت به لحاظ جغرافیایی چنان جایگاهی به ایران بخشیده است که در حمل و نقل، تبادل کالا و خدمات اعم از جاده‌ای، ریلی و حتّی هوایی بین دو حوزه شمال - جنوب و حتّی شرق - غرب و همچنین انتقال انرژی توانسته نقش بی‌بدیل و غیر هموردی داشته باشد (صفری، ۱۳۸۳: ۶۹). در این بین، کشور آذربایجان نیز جهت ارتباط با آسیای مرکزی و شرق آسیا و نیز حوزه خلیج فارس و دریای عمان نیاز به استفاده از فضای سرزمینی ایران و در نتیجه نزدیکی و همکاری با این کشور دارد. در نتیجه، منافع دو کشور که ناشی از ساختار معنایی آنهاست ایجاب می‌کند به‌سوی همکاری حرکت کنند.

۲. فرایندهای متضاد بین کنشگران ایرانی و آذربایجانی (واگرا ساز)

• تقابل ناشی از هویت جغرافیایی - تاریخی کنشگران ایرانی و آذری

از نظر موقعیّت و فضای جغرافیایی، ایرانیان باتوجّه به شکل قرارگیری سرزمین شان همواره با اقوام مختلفی در ارتباط بوده‌اند (حافظ نیا، ۱۳۸۱: ۱۴، ۱۵) و این اقوام تحت عنوان مهاجرت یا هجوم، به سرزمین ایران آمده‌اند و از این باب ایران زمین محل حشر و نشر و تعامل اقوام مختلفی بوده است. موقعیّت خاص ژئوپلیتیکی سرزمین ایران سبب شده تا در همسایگی قدرت‌ها و اقوام مهاجمی همچون روم و تورانی‌ها در عصر باستان قرارگیرند و در دوره‌ی اسلامی و نیز دوران معاصر، ایرانیان با اقوامی مانند ترک، عثمانی، انگلیس، روسیه و آمریکا مواجه گردند که به خاطر فضا و موقعیّت با اهمیّت آن همواره سعی بر دست‌اندازی بر این سرزمین را داشته‌اند (۴۶۲، ۲۰۱۰: ۱۱۳، ۱۱۴). اهمیّت سرزمین ایران رفته‌رفته به تصوّر و انگاره‌ای عمیق در بین ایرانیان منجر شد، به‌نحوی که در آثار و نقشه‌های جغرافیدانان ایرانی، ایران زمین همیشه بهترین اقلیم و در مرکز عالم تصوّر شده است (شکوهِی، ۱۳۷۳: ۶، ۷، ۹، ۱۰) و حتّی در ادبیات و شعر فارسی نیز نمود پیدا کرده است. این باور به نوعی جغرافیای افسانه‌ای - که در مرکزیت آن سرزمین "ایران ویج" یا "خونیرس" قرار دارد که از فریدون به نیای ایرانیان (ایرج) به ارث رسیده است (خیر اندیش و شایان، ۱۳۷۰: ۱۲-۱۱) - منجر شده و به مفهوم ارض ملکوت در ادبیات عرفانی ایران شکل داده است. بنابراین جای تعجّب نیست که نگاه ایران به جهان در عمق ایران‌مدار است و در این دیدگاه چنان تعصّبی وجود دارد که همیشه برای بیگانگان قابل درک نیست (فولر، ۱۳۷۳: ۱). این انگاره با نمایان شدن هرچه بیشتر موقعیّت ژئوپلیتیکی و کشف منابع گاز و نفت و نیز در جریان جنگ اوّل و به‌ویژه دوم جهانی که از ایران به‌عنوان پل پیروزی یاد شد بیش از پیش در بین ایرانیان تقویت شد. اهمیّت ایران و تصوّر ناشی از آن به ساختاریابی انگاره‌های دیگری از قبیل انگاره ترس از سلطه بیگانگان بر این سرزمین ارزشمند، توهم توطئه بیگانگان و دست‌نشاندهی برخی خواص و سیاستمداران منتهی می‌شد که خود به زندگی شخصی ایرانیان نیز رسوخ کرده (حافظ نیا، ۱۳۸۱: ۱۹۷-۱۹۶) و گاهی آثار زیان باری را در تاریخ سیاسی ایران به‌جای گذاشته است. از جمله می‌توان به ناکامی دولت مردمی مصدّق و شکست آن پس از ملّی‌شدن صنعت نفت اشاره کرد (همایون کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۲۲۱-۲۲۰). تاریخ ایرانیان نیز که برآمده از جغرافیای خاص شان می‌باشد نیز به‌گونه‌ای گسترده بر شکل‌یابی ساختار معنایی این کنشگران تأثیرگذار بوده است. ایرانیان از یک طرف به‌وجود پادشاهان سرشناسی همچون کورش و داریوش و پیامبر بزرگی همچون زردشت (رازی، ۱۳۴۷: ۱۶) و سلسله‌های باشکوه و قدرتمند خود در دوره‌های

پیش و پس از اسلام افتخار می‌کنند و هرگز شکوهمندی حکومت شاهنشاهی و خاطره کشور بزرگ و یکپارچه را از یاد نبرده‌اند و بدین‌گونه به برتری سرزمین و قوم خود واقف بوده‌اند و از سوی دیگر تلخی‌های شکست و دست‌اندازی توسط مهاجمین به‌ویژه در دوره معاصر سبب حساسیتی عمیق نسبت به ارتباطشان با خارجی‌ها می‌شود که در طول تاریخ این خصیصه سبب ظهور جنبش‌هایی مانند شعوبیه که جهت احیای فرهنگ ایرانی و اسلام واقعی در برابر تحقیری که اعراب به دیگر اقوام و به‌خصوص ایرانیان روا می‌داشتند (فولر، ۱۳۷۳: ۱۶ و پیروز، ۱۳۸۶: ۹۳، ۹۲) و نیز انقلاب اسلامی در سال ۵۷ شده است. در این راستا کنشگران آذربایجانی نیز با توجه به قرارگیری سرزمینشان بین قدرت‌هایی همچون ایران، روسیه، ترکیه و اسرائیل در سطح منطقه‌ای و آمریکا در سطح فرامنطقه‌ای و جهانی، به نوعی از تصوّرات و انگاره‌های مبتنی بر حساسیت موقعیت ژئوپلیتیکی سرزمین خود دست یافته‌اند و به اهمیت آن از منظر قدرت‌های همسایه و غیرهمسایه واقف‌اند. این تفکر که به‌طور معمول در هر کشوری می‌تواند وجود داشته باشد به‌همراه ترس آذری‌ها از الحاق سرزمینشان به ایران یا روسیه یا بخشی از آن به ارمنستان، شکل حادی به خود گرفته است به‌گونه‌ای که به‌ویژه در رابطه با ایران در بیانیه‌ها و مواد قانون اساسی این کشور به‌وضوح نمود پیدا کرده است (واحدی، ۱۳۸۲: ۲۲۶-۲۲۳). این امر به سابقه تعلق سرزمین آذربایجان به ایران و در برهه‌ای از زمان به روسیه برمی‌گردد که به نگاه آذری‌ها به نحوی خاص نسبت به این دو کشور، به‌خصوص ایران ساخت داده است. درمقابل، طرح مسأله‌ی آذربایجان بزرگ که تا حدودی ناشی از جنبش پان ترکی و اشاعه آن در آذربایجان است منجر به برساخته شدن انگاره اتحاد همه آذربایجانی‌ها و پیوند سرزمین‌های آذری زبان شده است که نمود آن را می‌توان در اندیشه‌های ابوالفضل ایلچی بیگ، رهبر جبهه خلق آذربایجان و رئیس جمهور آذربایجان در سال ۱۹۹۲ مشاهده کرد که آرزو می‌کرد که حتی با زانو هم که شده به تبریز برود (تقوی اصل، ۱۳۷۹: ۱۴۸). از نظر تاریخی نیز آذربایجان همواره یکی از مناطق تابعه ایران بوده است که در طی قرارداد ترکمنچای در سال ۱۸۲۸ توسط روس‌ها از ایران جدا شد. بنابراین دارای تاریخی همسان با ایرانیان بوده‌اند اما کارگزاران دولتی و نخبگان سیاسی آذربایجان همواره سعی کرده‌اند تاریخ گذشته را به‌شکلی دیگر بازنویسی کنند و در قالب دایره‌المعارف‌ها و در سطح مدارس آذربایجان نیز چنین امری درعمل برای کودکان و نوجوانان آذری آموزش داده می‌شود (امیر احمدیان، ۱۳۸۴: ۴۰۳-۴۰۲ و ۱۹۶-۱۹۰). بنابراین هم ایرانیان بر پایه‌ی انگاره‌ها و تصوّرات ناشی از تاریخ و موقعیت ژئوپلیتیکی خاص خود دارای حساسیت در روابط خارجی‌شان می‌باشند و علاوه‌بر آن بر اساس تصوّر ایران مرکزی درعمل به‌دنبال سهمی از معادلات در منطقه قفقاز و آذربایجان می‌باشند و هم اینکه کنشگران آذری دارای حساسیت خاص تاریخی - ژئوپلیتیکی نسبت به ایران می‌باشند و از این رو این انگاره‌ها در روابط شان همواره به‌اشکال مختلف مشکل‌آفرین است.

• هویت قومی - ملی متضاد بین کنشگران دو کشور

همان‌طور که در شاهنامه به‌عنوان نماد کتبی فرهنگ، افتخارات و آمال ایرانیان، بزرگترین دشمن ایرانیان تورانی‌ها قلمداد شده‌اند و از همان ابتدا قوم ایرانی و ترک به‌عنوان رقبا و دشمنان یکدیگر در منطقه حضور داشته‌اند. خواه و ناخواه ایرانیان عقبه خود را به ایران باستان می‌رسانند و آذری‌ها نیز به‌واسطه‌ی جنبش پان ترکی و آگاهی قومی ناشی از آن

خود را جزئی از ملت ترک می‌دانند که نیای آنها به توران و توران زمین می‌رسد که البته این اندیشه بیشتر در بین کارگزاران دولتی و نخبگان به‌عنوان کنشگران اصلی وجود دارد. منازعه بین ایرانیان و انبرانی‌ها که در قفقاز جنوبی و آذربایجان، قدمتی به طول تاریخ ایران دارد، تا سال ۱۹۱۸ میلادی در راستای مطامع ارضی بوده و از این تاریخ به بعد همزمان با تشکیل جمهوری آذربایجان ماهیتی قومی و فرهنگی پیدا کرد (بیات، ۱۳۸۸: ۱۳۸). تضاد هویت قومی - ملی میان کنشگران ایرانی و آذری بیشتر در بین آذری‌ها بارز است، به‌گونه‌ای که اوج آن را در همین جنبش پان‌ترکیزم می‌بینیم. پان‌ترکیزم به لحاظ ماهیت، یک ایدئولوژی نژادپرستانه و در عین حال به‌شدت رمانتیک و تخیلی است. تأکید بر یگانگی نژاد ترک در کشورهای پراکنده دارای لهجه‌های متفاوت ترکی، ایجاد یک امپراتوری رویایی از دل اروپا تا دل چین و استفاده از نمادهایی چون گرگ خاکستری (بوزکورت)^۱ در نشریه‌ها و تبلیغ‌های پان‌ترکیستی (نظیر حزب ملی) نمونه‌ی این رمانتیسم و تخیل‌گرایی است (لانگو، ۱۳۸۲: ۱۴ و ۱۵). این رفتار قومی آذری‌ها به‌عنوان قومیتی ترک زبان و ادعاهای گاه و بی‌گاه آنها مبنی بر اتحاد آذری‌ها که بیشترین جمعیت‌شان در ایران ساکن‌اند در عمل امنیت مادی کنشگران ایرانی (بخشی از جمعیت، سرزمین و تمامیت ارضی) را به خطر می‌اندازد و باعث واکنش آنها می‌شود.

• اسلام‌گرایی ایرانیان در برابر لیبرال - سکولاریزم آذربایجانی‌ها

اسلام به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل انگاره‌ساز و ساخت‌دهنده به هویت جمعی ایرانیان است. با ورود آن به ایران در تعاملی پایاپای با تاریخ، جامعه و جغرافیای این سرزمین همواره نقشی مهم در برساختگی ساختار معنایی کنشگران ایرانی داشته است. در طول حدود ۱۴۰۰ سال، اسلام تأثیرات عمیقی را بر اندیشه و تصوّرات ایرانیان گذاشته و در چارچوب جغرافیای فرهنگی ایران زمین تأثیرات زیادی نیز پذیرفته است (مطهری، ۱۳۶۲: ۳۶۵-۳۵۵ و ۳۸۷-۳۷۱).

در دوره‌ی معاصر مفهوم جدیدی از درون مفاهیم اسلامی سر برآورد و با عنوان خیزش اسلامی رویکرد و نگاهی خاص را در بین مسلمانان و از جمله ایرانیان به‌وجود آورد. خیزش اسلامی در واقع، احیای مؤثر و موکد تعهدات دینی است، این خیزش که پهنه جغرافیایی گسترده‌ای را دربر گرفته است با بسیاری از تفکرات دنیای جدید مخالف است (برگر، ۱۳۸۰: ۲۳). تفکر سیاسی مقاومت اسلامی در برابر فرهنگ غرب در اندیشه‌های سید قطب در مصر، ابوالاعلی در پاکستان و آیتا. موسوی خمینی (و همچنین نواب صفوی) در ایران به روشنی ظاهر گردیده است که هر کدام به نوعی گفتمان اسلام مبارز را رهبری کرده‌اند و در گستره جهان اسلام مقاومت در برابر غلبه فرهنگ و حاکمیت سیاسی لیبرال غرب را ترویج نموده‌اند (اسپوزیتو، ۱۳۸۷: ۳۰۰). این خیزش معاصر با توجه به نظر محمد اقبال شاعر و فیلسوف معروف مسلمان که اسلام را به شکلی ماهوی غیرسرزمینی می‌داند (سیمبر، ۱۳۸۵: ۱۰۰) در عمل سرزمین خاصی را مد نظر قرار نمی‌دهد و توجه آن به همه مسلمانان در تمامی گوشه و اکناف جهان است. در این تفکر جدید بر پایه‌ی مفاهیم سنتی اسلام، نوعی تعریف جدید از تقابل کفر و ایمان ارائه شده است. به‌گونه‌ای که سید قطب بر پایه‌ی تئوری جاهلیت که محوریت آن آیه ۵۰ سوره مائده می‌باشد همه جوامع و نظم‌های فعلی را نفی کرده است (قطب، ۱۳۴۶: ۱۱۶-۱۲) و

براساس آن جامعه‌ای که هم‌اکنون ما در آن زندگی می‌کنیم را همچون جامعه‌ی جاهلی مکه می‌داند و آن را شامل کمونیست‌ها، جوامع بت‌پرست (همچون ژاپن، فیلیپین و ...)، یهودی‌ها، مسیحیان، لائیک‌ها و سکولارها می‌داند که استکبار جهانی و در کل غرب، بنیان و مبدأ نظم مبتنی بر جامعه جاهلی و حکومت‌ها و احزاب سکولار و غیر اسلامی در جوامع اسلامی را ایادی نظم جاهلی می‌داند (سید قطب، ۱۳۷۸: ۱۲۲، ۱۱۵-۱۱۲، ۱۱۸). انقلاب اسلامی سال ۵۷ در ایران از درون همین اندیشه خیزش اسلامی و تفکر سیاسی مقاومت اسلامی، برآمده است. به‌گونه‌ای که هم در سخنان بنیانگذار انقلاب اسلامی (که خود از سردمداران تفکر جدید مقاومت اسلامی است) و هم از متن قانون اساسی جمهوری اسلامی به‌ویژه در مقدمه و نیز اصل ۱۱ آن می‌توان به این امر پی برد. در برابر این اندیشه، تفکر غربی لیبرال - سکولار در جمهوری آذربایجان حاکم است به‌گونه‌ای که در یکی از بندهای اصلی بیانیه رسمی دولت آذربایجان به پیشبرد اصول دموکراسی مبتنی بر بازار آزاد (واحدی، ۱۳۸۲: ۲۲۴-۲۲۳) اشاره شده است که این مفهوم و اندیشه در سیاست خارجی جمهوری آذربایجان با توجه به ماده‌ی ۱۰ قانون اساسی این کشور که مبتنی بر شکل‌گیری ارتباط آذربایجان با سایر کشورها براساس اصول معین جهانی و مطابق با قواعد بین‌المللی است نمود پیدا کرده است. بر اساس این اندیشه سیاسی لیبرالی و فلسفه خاص آن خود به خود دو انگاره مبتنی بر این رویکرد در جامعه آذری شکل می‌گیرد: یکی محافظه‌کاری و مخالفت با جنگ و انقلاب (پازارگاد، ۱۳۴۳: ۱۷۳ و دوورکین، ۱۳۷۴: ۱۰۲) است که از متن مکتب لیبرالیسم می‌جوشد و در برابر اندیشه‌ی انقلابی اسلام به‌ویژه تفکر نوین سیاسی اسلام مبارز قرار می‌گیرد و دیگری باورمند شدن به انگاره سکولاریزم (جدایی دین از سیاست) که به‌معنای عدم ورود هیچ فرد دیندار و معتقدی در صورت حفظ باورها و اعتقاداتش به صحنه سیاست (برقی، ۱۳۸۱: ۲۳ و حسینی قائم مقامی، ۱۳۷۹: ۲۷۳) می‌باشد. از این رو اندیشه‌ها و تصوّرات متضاد سیاسی حاکم بر کنشگران ایرانی و آذری به‌ویژه در سطح کارگزاران دولتی باعث ساخت یابی یک ساختار واگرا در روابط دوجانبه آنها می‌شود؛ زیرا این دو نگاه خاص به‌طور واضح در پی حذف یکدیگرند همان‌طور که آیت‌الله خمینی در یکی از سخنرانی‌هایش کشورهایمانند ترکیه (و آذربایجان) را ایادی نظم جاهلی و استکبار جهانی محسوب کرده و وظیفه حکومت اسلامی می‌داند که مردم مسلمان را از اسارت این حکومت‌ها نجات دهند (خمینی، ۶۲: ۲۸-۲۷) و در مقابل آذری‌ها یکی از اصول مطرح در سیاست خارجی خود را سعی در جلوگیری از نفوذ ایدئولوژی حکومت ایران قرار داده‌اند (واحدی، ۱۳۸۲: ۲۲۶-۲۲۵ و دهشیار، ۱۳۸۱: ۸). بنابراین این تضاد ایدئولوژیک نه تنها مهم‌ترین عامل واگراساز در روابط ایران و جمهوری آذربایجان است بلکه سبب تقابل ایران با نظم حاکم بر جهان است به نحوی که بسیاری از دیگر عوامل یا ناشی از این مسأله هستند یا اینکه به‌وسیله‌ی آن تشدید می‌شوند و قوت می‌گیرند. بسیاری از چالش‌هایی که در روابط ایران با سایر کشورها در عرصه ژئوپلیتیک جهانی ایجاد می‌شود ریشه ایدئولوژیک و معنایی دارد که در سطح منافع و علایق خود را نشان می‌دهد چراکه نظام جمهوری اسلامی ایران هویت و علت وجودی خود را از اسلام‌گرایی می‌گیرد و پیگیری مواضع اسلامی در عرصه بین‌الملل از خصیصه‌های اصلی کنشگران ایرانی است. در ادامه عوامل ناشی از این تضاد ایدئولوژیک بیشتر توضیح داده می‌شوند.

• بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای

یکی دیگر از فرایندهای واگرا ساز در روابط دو جانبه‌ی ایران و جمهوری آذربایجان که به صورت جدی در ساخت‌یابی ساختار ژئوپلیتیکی حاکم بر روابط آنها تأثیر می‌گذارد، مسأله‌ی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و شکل ارتباطشان با ایران و به خصوص جمهوری آذربایجان و نحوه‌ی دخالت آنها در امور جاری بین دو کشور است که سبب برساخته شدن تصورات و کنش‌های ناشی از آن در اذهان هر یک از دو طرف ایرانی و آذربایجانی می‌شود.

یکی از قدرت‌های فرامنطقه‌ای که نقش مهمی در تکوین روابط بین ایران و جمهوری آذربایجان دارد ایالات متحده آمریکا است. به طور قطع هژمونی آمریکا می‌طلبد که این کشور در تمامی "مناطق" به عنوان یک قدرت مداخله‌گر، به طور فعالانه ایفای نقش کند. بنابراین منطقه آسیای مرکزی و قفقاز نیز از این حیث بی نصیب نمانده است. در میان کشورهای فرامنطقه‌ای که چشم به منطقه آسیای مرکزی و قفقاز دوخته بودند، ایالات متحده مهم‌ترین مورد به شمار می‌رود. ایالات متحده با بهره‌گیری از طرح‌های اقتصادی گسترده که بیشتر مربوط به عملیات استخراج و ترانزیت نفت و انرژی جمهوری آذربایجان می‌شود، نفوذ خزنده خود را در این منطقه آغاز کرد. جمهوری آذربایجان نیز در میان کشورهای قفقاز به خاطر موقعیت ویژه راهبردی و مهم‌تر از همه به خاطر ذخایر نفتی‌اش مورد توجه شرکت‌های نفتی بزرگ آمریکا و غرب قرار گرفت.

عواملی که سبب اهمیت قفقاز و آذربایجان در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا شده است را می‌توان این‌گونه طبقه‌بندی کرد:

- ۱- افزایش نیاز به انرژی در آینده (اعلمی، ۱۳۸۲: ۲۱) و همچنین تسلط بر منابع انرژی.
- ۲- جلوگیری از نفوذ روسیه؛
- ۳- جلوگیری از نفوذ ایران و مبارزه با اسلام‌گرایی به رهبری ایران (اعلمی، ۱۳۸۲: ۸)؛
- ۴- اهمیت ژئوپلیتیک منطقه برای ایالات متحده آمریکا به‌ویژه پس از ۱۱ سپتامبر (اعلمی، ۱۳۸۲: ۲۱)؛
- ۵- تقویت جوامع مسلمان سکولار، به‌طور اخص ترکیه و آذربایجان علیه گروه‌های شبه نظامی اسلامی (امیراحمدیان، ۱۳۸۵: ۱۷)؛
- ۶- حفظ وضع موجود و تقویت نهادهای کشورهای منطقه در راستای اهداف و حضور دراز مدت خود در منطقه؛
- ۷- تحکیم مناسبات امنیتی با کشورهای منطقه و دستیابی به بازارهای منطقه و گسترش تجارت در آن؛
- ۸- حمایت از گسترش نفوذ ترکیه.

حضور ایالات متحده آمریکا در آذربایجان تا قبل از ۱۱ سپتامبر در قالب عملیات استخراج و ترانزیت نفت و انرژی و پس از آن با رویکردی نظامی و با عنوان مبارزه با تروریسم صورت گرفت و جمهوری آذربایجان نیز بی‌درنگ امکانات فضا و اراضی خود را در اختیار آمریکا قرار داد (امیر احمدیان، ۱۳۸۲: ۱۴۱).

همچنین جمهوری آذربایجان در ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی دارای روابط خوبی با اسرائیل است. اسرائیل در بخش کشاورزی و به خصوص نفت و گاز سرمایه‌گذاری فراوانی انجام داده است (کاظمی، ۱۳۸۴: ۴۸۴-۴۵۸). به‌علاوه اسرائیل در خاک آذربایجان فعالیت‌های جاسوسی علیه ایران انجام می‌دهد که در سال ۲۰۰۳ دومین پایگاه

اطلاعاتی خود را در منطقه جنوبی آذربایجان با هدف جمع‌آوری اخبار از ایران و با نصب دستگاه‌های شنود آغاز کرده است (کاظمی، ۱۳۸۳: ۱۷). همچنین رژیم صهیونیستی در کنار مقابله با اسلام‌گرایی در جمهوری آذربایجان، به دنبال تقویت فرقه‌های ضاله در این کشور با استفاده از خلاءهای متعدّد موجود در جمهوری آذربایجان است. در این راستا، تبدیل کردن باکو به پایتخت بهایی‌ها مورد توجه تل آویو است. این موضوع در سال ۲۰۰۵ فاش شد و پس از پی‌گیری سفارت اسرائیل در باکو و کسب مجوز مقامات جمهوری آذربایجان، انجمن بهاییان فعالیت خود را در جمهوری آذربایجان عملاً آغاز کرده است (کاظمی، ۱۳۸۴: ۴۷۲). رابطه‌ی جمهوری آذربایجان با آمریکا و اسرائیل هم امنیت‌سنجی‌کنشگران ایرانی در وجه اسلامی‌اش را با توجه به رویه ضدّ اسلامی این دو کشور به‌عنوان بنیان نظم جاهلی در برابر نظم الهی به خطر می‌اندازد و هم امنیت‌توسعه‌ای و مادی‌کنشگران ایرانی را تهدید می‌کند. این دو کشور که راهبران نظم نوین جهانی هستند، به دنبال این دنیایی کردن و هرچه بیشتر مصرفی کردن مردم جهان هستند و در این راستا مخالف و دشمن کشورهایی هستند که همانند جمهوری اسلامی ایران درصدد برقراری نظامی مبتنی بر دستورات دینی و اخلاقی می‌باشند. بنابراین ایران به‌عنوان سردمدار مبارزه با نظم جاهلی نسبت به روابط کشورهای اسلامی و به‌ویژه کشورهای همسایه خود با این دسته کشورها حساس است.

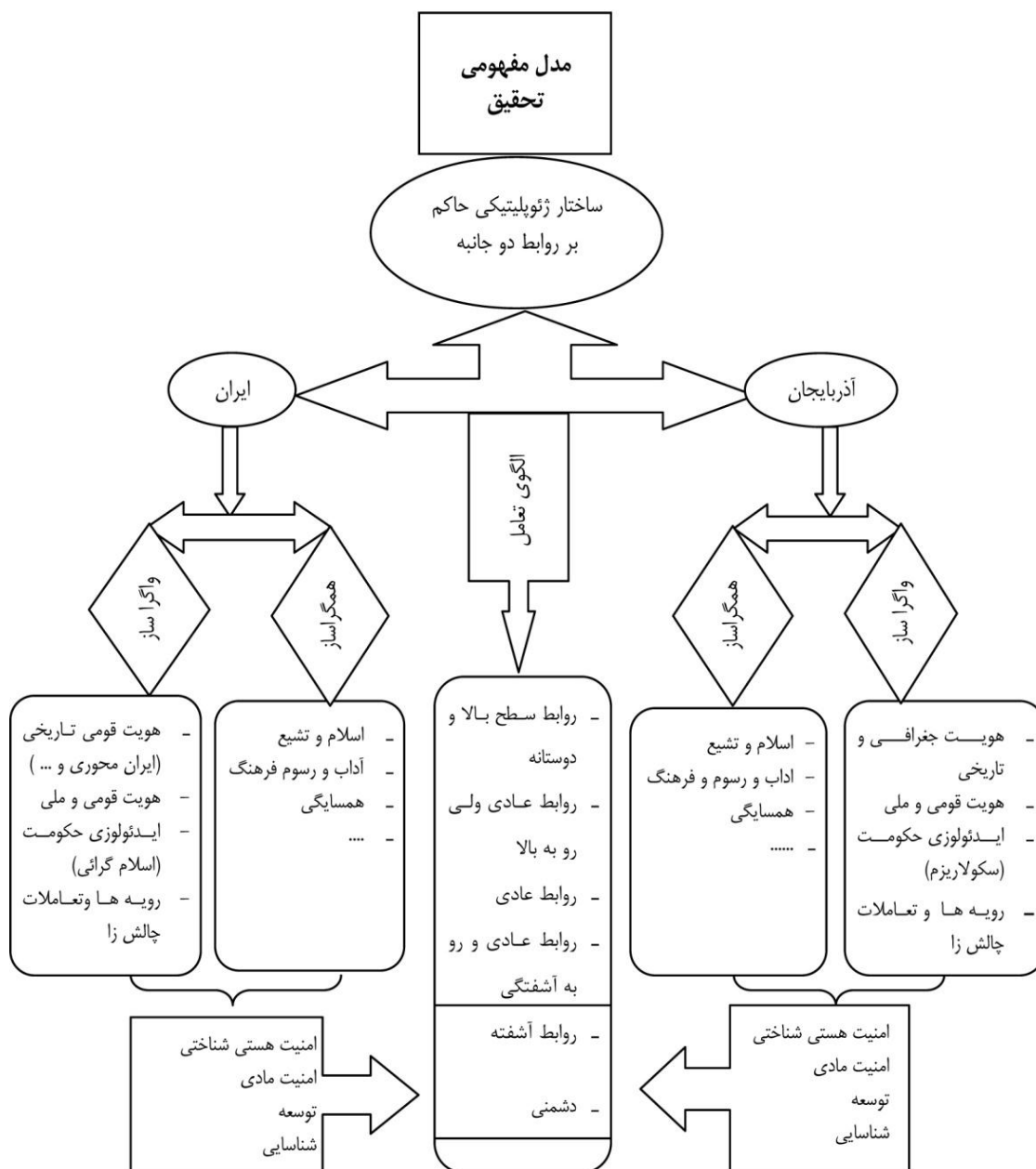
آذربایجانی‌ها همچنین دارای روابط گسترده‌ای با ترکیه با توجه به علقه‌های قومی و زبانی بین آن دو کشور هستند (۱۸، ۲۰۰۷ ن غفلامح). به‌ویژه جریان پان‌ترکیزم عاملی برای نزدیکی این دو کشور است. ترکیه اولین کشوری بود که استقلال جمهوری آذربایجان را به رسمیت شناخت (بیگدلی، ۱۳۷۷: ۱۶۲). این رابطه تنگاتنگ با ترکیه با توجه به حساسیت کنشگران ایرانی به مسأله پان‌ترکیزم و الحاق‌گرایی آذری‌ها بر پایه‌ی این اندیشه و نیز حمایت ترکیه از این جریان باعث واکنش منفی ایرانیان نسبت به این شکل از رابطه کنشگران آذری با ترکیه می‌شود. در مورد رابطه جمهوری آذربایجان با روسیه نیز، اتحاد که گاه آذربایجان با روسیه بر سر مسأله خزر و مسائل منطقه‌ای (شوری، ۱۳۸۷: ۱۸۷) که منافع مادی و توسعه‌ای ایران را به خطر می‌اندازد، موجب نارضایتی کنشگران ایرانی می‌شود. در ارتباط با شکل ارتباط ایران با دیگر کشورها و تأثیر آن بر روابط دوجانبه‌ی ایران و جمهوری آذربایجان، تا حدودی می‌توان به رابطه ایران با ارمنستان اشاره کرد که با توجه به درگیری آذری‌ها و ارمنی‌ها بر سر سرزمین‌های مورد مناقشه، این رابطه امنیت‌مادی آذری‌ها را تهدید می‌کند و می‌تواند تأثیری منفی در روابط دو کشور داشته باشد. همان‌طور که در مسأله قره باغ نیز مشاهده شد.

• دیگر فرایندهای واگراساز

از دیگر فرایندهای واگراساز می‌توان به عدم تعیین رژیم حقوقی دریای خزر (دهقان، ۱۳۸۴: ۱۴۲) و چالش‌های بین دو کشور بر سر کشف منابع نفتی و گازی در دریای خزر و به‌ویژه در حوزه البرز (کولایی و مودب، ۱۳۸۶: ۶۳) اشاره کرد که منجر به تعارض و آشفتگی در روابط بین دو کشور می‌شود. که این چالش‌ها ناشی از رقابت بر سر منافع مبتنی بر امنیت مادی و توسعه دو کشور - که از هویت جمعی کنشگران جامعه آنها ناشی می‌شود - است.

رویه‌های گذشته کنشگران دو طرف نیز در ساخت‌دهی به فرایندهای چالش‌زا و واگراساز در روابط دو کشور مؤثر

است. به‌عنوان مثال مناقشه قره‌باغ و اعتقاد آذری‌ها به جانبداری ایران از ارمنی‌ها با وجود شیعه بودن آذربایجان و مسیحی بودن ارمنستان (۳۲۴، ۲۰۰۱ هجری قمری) و نیز تعلق ۵ ماهه ایران در شناسایی جمهوری آذربایجان به‌عنوان کشوری مستقل - هرچند قبل از آن هاشمی رفسنجانی در آذرماه از طریق تریبون نماز جمعه استقلال کشورهای جدا شده از شوروی را اعلام کرده بود (بیگدلی، ۱۳۷۷: ۱۶۲) - سبب پیدایش تصوّراتی منفی در بین کنشگران آذری نسبت به ایرانیان شده است.



شکل ۱. مدل مفهومی پژوهش

(مأخذ: نگارندگان، ۱۳۸۹)

نتیجه گیری

در این مقاله سعی شد تا به طرح و بررسی فرایندهای برسازنده ساختار ژئوپلیتیکی حاکم در روابط دو جانبه ایران و جمهوری آذربایجان از منظری برساخت‌گرایانه پرداخته شود تا بتوانیم به درک و فهمی از چگونگی این ساختار حاکم برسیم. ساختار ژئوپلیتیکی حاکم که در برگیرنده ساختار معنایی، ساختار منافع و ساختار مادی است و در طی زمان تکوین یافته و به فرم و ساخت کنونی رسیده است، خود ناشی از فرایندهایی بوده که در کنش متقابل بین ساختار و کارگزاران و تعامل خود کارگزاران با یکدیگر در چارچوب جغرافیاهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی دو کشور قوام یافته است. در این بررسی مشخص شد که برخی از فرایندهای همگراساز از قبیل تشییع، فرهنگ و رسوم، مراسم و اعیاد مشترک مانند نوروز و نیز بحث همسایگی و نیازمندی‌های متقابل ژئوپلیتیکی سبب نزدیکی کنشگران ایرانی و آذری به یکدیگر می‌گردد و ساختار ژئوپلیتیکی حاکم را به سمت بهبود سوق می‌دهد؛ اما در برابر، فرایندهایی از قبیل تقابل هویتی ناشی از جغرافیا و تاریخ، قومیت و تضاد در شکل حکومت‌ها و نظام سیاسی (اسلام‌گرایی کنشگران ایرانی و لیبرال - سکولاریزم آذری‌ها) این کنشگران، به همراه برخی رویه‌های منفی مانند مسأله قره‌باغ، تعلل در شناسایی آذربایجان توسط ایران و برخی رفتارهای مشکل‌زای جمهوری آذربایجان و نیز ارتباطات چالش‌زا (میان کنشگران دو طرف) با کشورهای مانند آمریکا، اسرائیل، ترکیه و تا حدودی روسیه از جانب آذربایجان و ارمنستان از سوی ایران (حال درست یا غیر واقعی از منظر آذری‌ها) و همچنین مسأله رژیم حقوقی دریای خزر در عمل باعث برساختگی ساختار ژئوپلیتیکی عادی شده که گاه به آشفتگی و تعارض نیز می‌گراید. بنابراین فرض اول در اینجا اثبات می‌شود که دیالکتیک (جدل و کشمکش) میان فرایندهای واگراساز و همگراساز سبب ساخت‌یابی چنین ساختار ژئوپلیتیکی شده‌اند و فرض دوم نیز چنین تأیید می‌شود که ما در این مقاله شاهد بودیم کثرت فرایندهای واگراساز و گستردگی آنها نسبت به فرایندهای همگراساز سبب برساختگی یک ساختار ژئوپلیتیکی آشفته در روابط دو کشور شده است. از این رو به گونه‌ای معنادار آشفتگی و تعارض بین فرایندها، خودش را در کلیت ساختار حاکم بر روابط بازتولید کرده و شکل کنونی آن را قوام بخشیده است.

با توجه به مطالب و تحلیل‌های صورت گرفته در این مقاله به این نتیجه می‌رسیم که با وجود برخی اشتراکات کنشگران ایرانی و آذری دارای تضاد در نظام معنایی بوده و این امر سبب تعریف منافع متضاد و چالش ساز برای یکدیگر هستند، و بنابراین دست به تفاسیر متفاوتی از محیط مادی و نیز قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای می‌زنند. این پژوهش از آنجا که براساس رویکرد برساخت‌گرایی نگاشته شده و این نظریه منابع مادی را به تنهایی برای ایجاد روابط مبتنی بر همکاری نمی‌داند و عوامل معنایی و هویتی را مهم‌ترین پدیده اثرگذار در روابط بین کشورها قلمداد می‌کند، بنابراین منافع دو ملت ایران و آذربایجان تحت شعاع ایدئولوژی متضاد دولت‌هایشان قرار گرفته است. در کل از زمان انقلاب اسلامی به بعد در اثر ظهور ایدئولوژی سیاسی اسلام مبارز و مقاومت اسلامی و نیز نفوذ آمریکا و اسرائیل در منطقه و پذیرش نظام سکولار توسط کشورهای منطقه روابط ایران با کشورهای همسایه از جمله جمهوری آذربایجان مبتنی بر تضاد ایدئولوژیک است. این تضاد ایدئولوژیک نوعی تضاد در منافع دو ملت ایجاد کرده است. از این رو جهت تنش زدایی و ارتقای سطح روابط دو کشور و خروج از آشفتگی‌های فعلی راهکارها و پیشنهادهای زیر ارائه می‌گردد:

- کلاغی ر، دکلمه‌فقع مخ کبع ذ، Principles of Political Geography, ۲۰۰۸، پ لاغغغغغغ
(In Persian)
- کلاغی ر، دکلمه‌فقع مخ کبع ذ، Compare the Political Geography and International Relations in Methodology and Concepts, ۲۰۰۶، پ لاغغغغغغ
(In Persian)
- کلاغی ر، دکلمه‌فقع مخ کبع ذ، Ontological Security in World Politics and Implications for the Study of European Security, ۲۰۰۴، پ لاغغغغغغ
(In Persian)
- کلاغی ر، دکلمه‌فقع مخ کبع ذ، Equalization of Political Geography Terms, ۲۰۰۸، پ لاغغغغغغ
(In Persian)
- کلاغی ر، دکلمه‌فقع مخ کبع ذ، Dialogue of Civilizations from the Perspective of Constructivism, ۲۰۰۴، پ لاغغغغغغ
(In Persian)
- کلاغی ر، دکلمه‌فقع مخ کبع ذ، Evolution in, International Relations Theories, ۲۰۰۸، پ لاغغغغغغ
(In Persian)
- کلاغی ر، دکلمه‌فقع مخ کبع ذ، Mutual Service of Islam and Iran, ۱۹۸۳، پ لاغغغغغغ
(In Persian)
- کلاغی ر، دکلمه‌فقع مخ کبع ذ، Seeking the Path of Imam Word "Imam of the Statements and Notices from 1964 to 1982 Years", ۱۹۸۳، پ لاغغغغغغ
(In Persian)
- کلاغی ر، دکلمه‌فقع مخ کبع ذ، EU Policy in the South Caucasus: A View from Azerbaijan, ۲۰۰۷، پ لاغغغغغغ
(In Persian)
- کلاغی ر، دکلمه‌فقع مخ کبع ذ، Shu'ubiyyaism: Equilibrium Model of Identity in Iran, ۲۰۰۷، پ لاغغغغغغ
(In Persian)
- کلاغی ر، دکلمه‌فقع مخ کبع ذ، Geopolitical Constructs Understanding and Survey with Constructivism Geography, ۲۰۱۰، پ لاغغغغغغ
(In Persian)
- کلاغی ر، دکلمه‌فقع مخ کبع ذ، Geopolitical Constructs Understanding and Survey with Constructivism Geography Approach Case Study: IRI and Its Confronting Challenges in Central Asia, ۲۰۱۰، پ لاغغغغغغ
(In Persian)
- کلاغی ر، دکلمه‌فقع مخ کبع ذ، The Twentieth Century Ignorance, ۱۹۴۷، پ لاغغغغغغ
(In Persian)
- کلاغی ر، دکلمه‌فقع مخ کبع ذ، Road Signs, ۱۹۹۹، پ لاغغغغغغ
(In Persian)
- کلاغی ر، دکلمه‌فقع مخ کبع ذ، The Full History of Iran, ۱۹۴۸، پ لاغغغغغغ
(In Persian)
- کلاغی ر، دکلمه‌فقع مخ کبع ذ، Land and People of Iran, ۱۹۹۹، پ لاغغغغغغ
(In Persian)
- کلاغی ر، دکلمه‌فقع مخ کبع ذ، Islamic Republic of Iran Cooperation in the Central Asia & Caspasia and Caspian: Priorities, Must and Should Not, ۲۰۰۴، پ لاغغغغغغ
(In Persian)
- کلاغی ر، دکلمه‌فقع مخ کبع ذ، A Constructivist Approach to National Identity in Iran, ۲۰۰۷، پ لاغغغغغغ
(In Persian)
- کلاغی ر، دکلمه‌فقع مخ کبع ذ، Philosophy of Geography, ۱۹۹۴، پ لاغغغغغغ
(In Persian)

